

آسمان در

● جان صدقه
● مترجم: محمدرضا ترکی
اسطوره شناسی (۳)

و پاسخشان را برمی گرداند. این قبایل می گویند Bundji خالق زمین، درختان و جانوران است و آسمی و از خاک آفریده و از راه دهان و بینی در او روح دمیده است.

اکثر خدایان استرالیایی از طریق رعد و طوفان و رنگین کمان یا قبایل سخن می گویند. اینها خدایان خیرند که نسان های بافضیلت و پرهیزگار را پاداش می دهند، لذا مردم این منطقه برای خدایانشان نماز می خوانند و در برابرشان تضرع می کنند. در آفریقا

ساکنان بدوی آفریقا بر این باورند که Putuga، موجود اعظم، در آسمان منزل دارد، رعد صدای او و هوا تنفس اوست. طوفان، نشان خشم اوست که با آن حامیان را کیفر می دهد. Putuga از همه باخبر است، اما تنها در روزها می تواند به افکار مردم پی ببرد. او همسر و فرزندی برای خود آفریده است و آفتاب و ماه و فرزندان این دو، یعنی ستارگان، در جوار او خانه دارند. وقتی Putuga به خواب می رود، زمین دچار خشکسالی می شود، و وقتی که آسمان می بارد، به این معنی است که این خدا در جستجوی طبا به زمین فرود آمده است. قبایل آفریقا می گویند: Putuga هستی و نخستین انسان را آفرید و او را Tomo نامید، وقتی جمعیت انسان ها زیاد شد، آنان Putuga را از یاد بردند. او روزی خشکین شد و سیلابی بر زمین جاری ساخت تا انسان ها را نابود کند. تنها چهارتن از خرقاب نجات یافتند که Putuga بر آنان رحمت آورد، ولی آنان او را حرمت ننهادند، لذا او دلگیر شد و روی گرفتند و از آن روز دیگر کسی او را ندید. شگفت آور اینکه این قبایل هیچ گاه Putuga را نیایش نمی کنند و تنها از او می ترسند.

اما قبایل Solikara خدای خویش را Tenukel می نامند. افراد این قبایل جرأت نمی کنند نام او را بر زبان بیاورند و او را «اساکن عالی» می نامند.

او آفریننده، عظیم، توانا و جاودانه است. او از زمین روی برگردانده و توجهی به انسان ها ندارد و فاقد تمثال و کاهن

برای مؤمنان، طبیعت هیچ گاه «طبیعی» نیست. بلکه همواره لبریز از قداست است. از منظر ایمانی، هستی موجودی است مقلد؛ چون آفریده خدایان است و آسمان، به خاطر حضور دائمی خدایان در جای جایش، نسبت به مکان های دیگر قداست بیشتری دارد. آسمان، جایگاه و پایگاه خدایان است و مظهر بی نهایت.

کافی است آدمی نگاهی به آسمان بیفکند تا حتمیت ایمان در وی به حرکت در آید. آسمان به خاطر علو نامحدودش رمز تعالی روحی است، و چون هر بی نهایتی، انسانی نیست، بلکه الهی است و مربوط به «ساکن عالی» آسمان است. آسمان مظهر نیرو، قدرت و جاودانگی است.

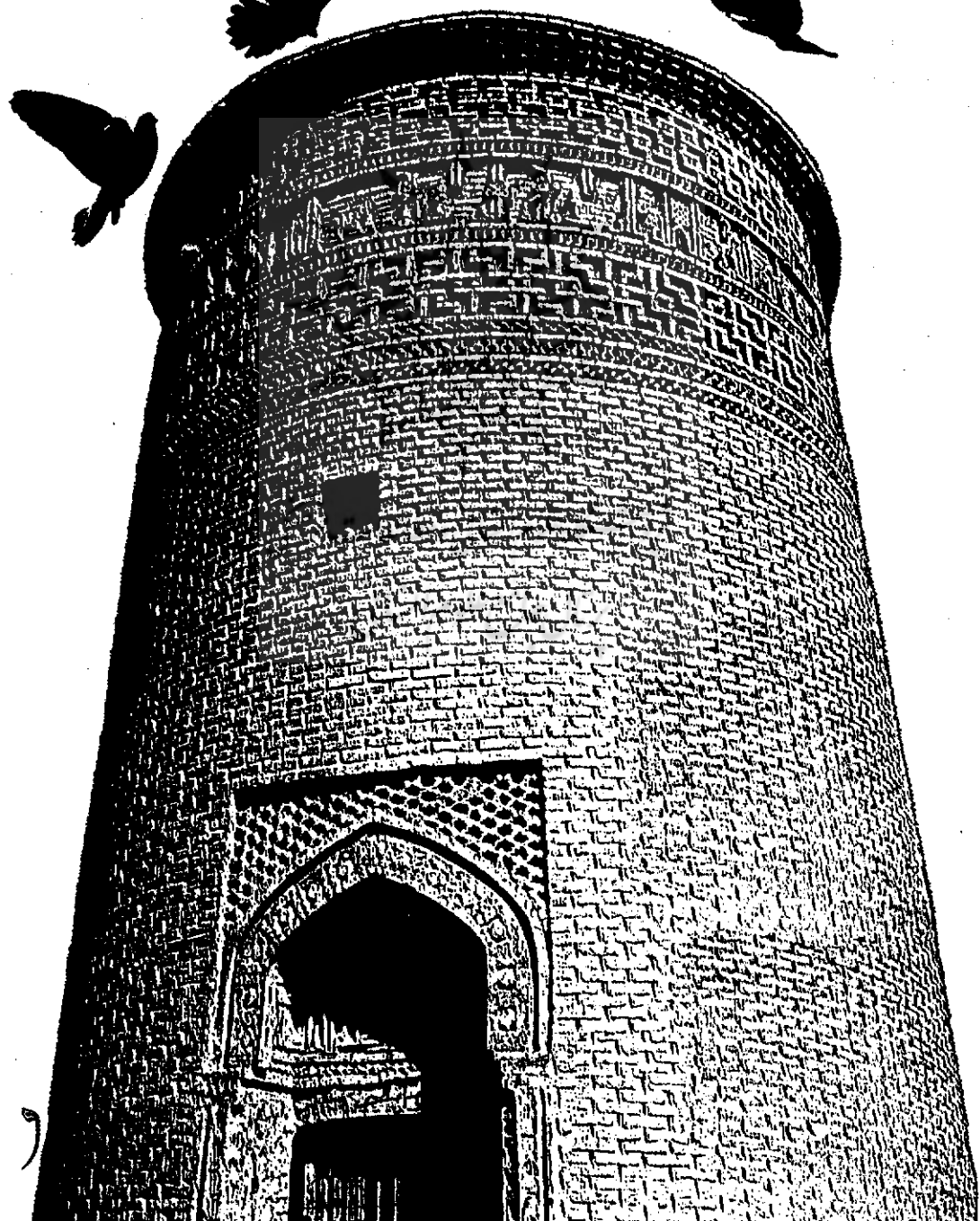
ظاهراً نیایش های همه اقوام، همگی متوجه آسمان است، متوجه «پدری که در آسمان هست». در آفریقا می گویند: «هرجا آسمان باشد، خدا همان جاست» و جامعه شناسان، حتی در جوامع بسیار ابتدایی، نشانه هایی از وجود خدایان آسمانی یافته اند.

بعد دینی آسمان

آسمان رمز اعتلاست، لذا اقوام کهن، خدایانشان را با نام هایی که به این «علو» اشاره دارد، خوانده اند. قبایل مناطق جنوب و غرب استرالیا معتقدند که Belamo در آسمان و در نزدیکی سرچشمه یک آب بزرگ ساکن است و در آنجا به دیدار جان های نیکان می شتابد. او بر تختی از بلور تکیه دارد و به کمک فرزنداناش - آفتاب و ماه - بر زمین تأثیر می گذارد. آفتاب و ماه رسولان اویند به سوی زمین. قبایل دیگر آفتاب و ماه را چشمان او و تنبر را صدای او می دانند. او باران می فرستد تا سراسر زمین را سرسبز کند، او آفریننده خویش است و دیگر اشیا را از عدم آفریده است.

قبایل Kulin معتقدند که خدایشان Bundji در آسمان اعلی منزل دارد و نیروی خدایی دیگری به نام Gargomie پاریرگر اوست که خواست های مردم را می شنود و به مخلوقند می رساند

اسا طير كهن





که سپاس تو بر ما واجب است، خشکسالی بزرگ است، آسمان را بیاران تا زمین و مزارع سرسبز و شکوفا شود.»
دوری خدا

باتوجه به اساطیری که گذشت، دین شناسان به این نکته پی برده اند که خدا، در بسیاری از مواقع از میان بندگانش «غایب» می شود، و حضوری در آیین ها و نیایش هایشان ندارد و از انسان فاصله می گیرد. این امر را به ویژه در ادیان پیچیده تر، در شرق قدیم و در پهنه مناطق هند- دریای سفید- مشاهده می کنیم. «غیبت خدا» تعبیر دیگری از «مرگ» اوست که نیچه در عصر جدید با وقاحت تمام آن را اعلام کرد. خدایی که از مردم کناره می گیرد، مردم نیز از او کناره می گیرند و او را از خاطر می برند.

در این چارچوب مارتین باهر Martin Buber از «خسوف خدا» سخن گفته است. کناره گرفتن خدا از انسان و مشکلات روزمره او، بهانه ای شده است برای انسان تا به نوبه خود از خدا فاصله بگیرد.

بسیاری مواقع، انسان، خدا را تنها در هنگام نیاز به یاد می آورد. وقتی بحران بالا می گیرد، قبایل Oraons خروس سفیدی را برای Dharmesh قربانی می کنند و فریاد برمی آورند: «همه چیز را آزمودیم، هیچ کس نیست که نجاتمان دهد، جز تو... ای خدایی که خالق مایی بر ما رحمت آور.»

این موضوع را در میان عبرانیان نیز مشاهده می کنیم. آنها از «یهوه» فاصله گرفتند و بت «بعل» را در روزگار صلح و شکوفایی نسبی اقتصادی پرستیدند، اما یهوه با قدرت خود آنان را به درگاه خود باز گرداند. «سفر پادشاهان اول» در عهد قدیم یادآوری می کند که یهود، «به درگاه خدا فریاد برآوردند و گفتند: ما گناه کردیم که پروردگار را وانهادیم و «بعلمیم» و «عشاروت» را پرستیدیم، اینک ما را از دست دشمنانمان رهایی بخش تا تو را پرستیم» (۱۲: ۱۰)

به روایت برخی فرهنگ های بدوی، اقوامی، خدایی آسمانی را به عنوان پروردگار خود شناختند، ولی از او فاصله گرفتند و او را فراموش کردند. بدین معنی که خدا، انسان و جهان را

است. افراد این قبایل در نیایش های خود خطاب به او می گویند: «تو ای ساکن عالی، فرزندانمان را از ما بگیر. آنها هنوز کوچک اند» و قربانیانی به او تقدیم می کنند.

قبایل Ba-ilas خدای خویش را Leza می نامند، و می گویند: «لیزا نازل شد»، یعنی زمستان نازل شد و «لیزا خشمگین است» یعنی آسمان رعد و برق می زند.

و در Malaea خدای Kari خدایی است نادیده که مردم به بی مرگی او عقیده دارند. آنان بر این باورند که او همه چیز، بجز زمین و آدمی را آفریده است، و این دو، مخلوق خدای آسمانی دیگری به نام Ple هستند که تابع Kari است، اما Kari است که همه چیز را بر زمین می بیند و قوانینی برای انسان ها وضع می کند.

مردم جنوب و غرب افریقا خدای خویش را Ndyambi می نامند. قبایل این منطقه از او پروایی ندارند و او را نمی پرستند. آنها می گویند: «لزومی ندارد برای او قربانی کنیم، او برعکس مردگان ماست، از او نمی ترسیم چون او ما را نمی آزارد.»

قبایل Yorubas معتقدند که خدای آسمان Oborum که به معنای «دارنده آسمان» است، هستی را آفرید و Obatala را موظف کرد به آن رسیدگی کند. سپس خود از امور زمین و انسان دست کشید. این خدا فاقد تمثال و معبد و کاهن است و مردم او را نیایش نمی کنند و در روزهای دشوار به درگاه او زبان به تضرع نمی گشایند.

اقوام Fang فلسفه دینی خود را این طور خلاصه می کنند: خدا در بالاترین مرتبه و انسان در فروترین مرحله قرار دارند، خدا، خدا و انسان، انسان است. هر کدام در خانه خودشان هستند. این قبایل تنها برای درخواست نزول باران دست به دامان خدا می شوند.

قبایل Tumbukas معتقدند که خدای بزرگ، برتر از آن است که به اعمال معمولی انسان کاری داشته باشد. خدای قبایل Ewe نیز تنها نیایش های مردم در طلب باران را اجابت می کند. مردم این گونه به درگاه او رو می آورند و نیایش می کنند: «ای آسمانی



می دهد. مردم از «طناب» های «وارونا» پروا دارند. چون او صاحب نیروهای جادویی است. او نماد نیروهای شگفت آور، عدالت، تدبیر، امنیت شاهانه و امنیت مردم و همه «حاکمیت» هاست.

در خماسه ودایی، سرودی است که خطاب به «وارونا» می گوید: «تویی بیننده بزرگ عوالم/ همه چیز را می بینی/ آن چنان که گویی به همه چیز نزدیکی/ خدایان به همه چیز آگاهند/ تو از رفتار کسی که گمان دارد دو نمان کاری می کنی باخبری.» «وارونا! تو پادشاهی/ آرام گرفته و متحرک را/ و عاری و پوشیده و گریزان را می بینی/ و نجوای دو تن را با یکدیگر می دانی/ چون تو سومین آنهايي.»

«این زمین دارایی نوست/ و نیز آسمان بلند/ که مرزهایی دور دارد./ اعضایت دو دریانند: زمینی و آسمانی/ با این همه تو در قطره آبی نهفته ای.»

«آن که از مرزهای آسمان/ به سوی کرانه دیگر بگذرد/ از تو خلاصی ندارد/ پادشاهها/ جاسوسانت از آسمان فرو می آیند/ و چشمان هزار گانه آنان بر زمین گسترده می شود/ نگاهت بر همه چیز احاطه دارد/ و از حد فاصل دو جهان به ماورای مرزهایشان نفوذ می کنی.»

در چین

آسمان، والاترین مرتبه را در میان خدایان چینی داشته است. او را «سرور والایان» یا «پادشاه» می نامیدند. تنها امپراتور حق داشت در رأس جشنی قرار بگیرد که در آن شعائر عبادت برای سرور آسمان برپا می شد؛ چون امپراتور بیش از هر کس، نماینده او بر روی زمین بود. چینی ها معتقد بودند که امپراتور از نوعی فرقه ایزدی به نام «تاو» یا «تاوتو» برخوردار است که نوعی قدرت جادویی دینی است و موجب تفوق می شود. این نیرو مبنای نظام اجتماعی و هستی است. آنها معتقد بودند که نظام احسن وجود متوقفه بر رفتار پادشاه است؛ اگر رفتار او بد باشد، آسمان خشم خود را از این رفتار با خشکسالی و سیلاب و بیماری نشان می دهد.^۳ پادشاه در این صورت وظیفه دارد که به تنهایی خشم آسمان را تحمل کند و کیفر خطاهایی را که به پریشانی نظام عالم ۱۱۵

آفرید، سپس آنها را رها کرد و به آسمان رفت... و این فاصله گرفتن، قطع پیوندهای آسمان و زمین یا دوری آسمان از زمین را در پی داشت؛ بویژه «غیبت خدا» را در میان اقوامی هم مشاهده می کنیم که معتقدند خدا به آنان یاری می رساند یا مستقیماً سبب آزار آنها می شود.

علاوه بر غیبت و دوری گزیدن و «خسوف» خدا، تاریخ ادیان از خدایانی سخن می گوید که به دست انسان «کشته» شده و از میان رفته اند، اما دین شناسان می گویند خدا هیچ گاه نمی میرد، بلکه در ناخودآگاه انسان به زندگی خود ادامه می دهد. اقوامی نیز وجود دارند که می گویند خدا خسته شد و برای اینکه به استراحت بپردازد دنیا را ترک کرد! کسانی نیز هستند که می گویند خدا دنیا را ترک نمی کند. بلکه وظایف خود را به دیگران واگذار می کند! خدا؛ مفهومی فلسفی

از دیگر سر، قبایلی در تاهیتی و زولاند نو بر این باورند که خدای «Iho» بیش از آنکه مفهومی لاهوتی - به مفهوم مشخص آن - باشد، یک مفهوم فلسفی است. قبایل دیگری نیز هستند که به خدایانی فاقد اعضای تناسلی معتقدند که نشان می دهد به خدا به عنوان یک مفهوم متافیزیکی می نگرند.

به نظر مغول ها خدا «آفریننده همه چیزها» است، و از او با تعابیری چون «پدر»، «خان» و «قائد معلم» یاد می کنند. در نامه «منگوقاآن» به پادشاه فرانسه آمده است: «فرمان خدای جاوهانه است که در آسمان جز یک خدای واحد جاوید و در روی زمین جز یک معلم واحد - یعنی چنگیزخان فرزند خدا - وجود نداشته باشد. نقش انگشتری چنگیزخان این جمله بود: «خدای یگانه در آسمان، خان روی زمین. مهر سرور زمین». مفهوم حکومت خدا بر زمین از طریق پادشاه را در میان مردم چین و اقوام دیگر نیز می بینیم. در چین امپراتور را «فرزند آسمان» می نامند.

در آسیا

در هند، بر این باورند که «وارونا» چشم آسمان است. او همه چیز را «می بیند» و از همه خطاها باخبر است. او «ضامن» پیمان های مردم است و مردم را با سخنانشان به یکدیگر «پیوند»



پادشاه بابل، قدرت خود را مستقیماً از Anu دریافت می کند. این خدا «پدر خدایان»، «امیر خدایان» و «پدر» - بیشتر به معنای سلطه مندی تا به مفهوم خانوادگی آن - است. در آیین حمورابی، «خدای آسمان» و «پدر آسمانها» و «پادشاه آسمانها» را نیایش می کنند. ستارگان سپاهیان اویند. چون Anu خدایی سلحشور است، او چنان که در کتیبه بابلی آمده «آقای سپاهیان» است. یاد کرد او همزمان با عید سال نو بابلی، یعنی با سالگشت آفرینش عالم، مصادف است. اما عید سال نو به مردوک تحویل می شود که خدایی است جوانمردتر و فعال تر که «خدای آفریننده» نیز هست.

سرانجام اینکه تراث بابلی می گوید: «نفرین از دریا - مرکز شیطاین - بیرون می آید و آفرین از آسمان.»
در یونان

در یونان، خدای آسمان «اورانوس» است. مخلوقات این خدا، برخلاف دیگر خدایان، به خاطر نفرتی که از آنها دارد، عجیب و غریب اند. او به عنوان مثال، انسان هایی با صد دست و پنجاه چشم می آفریند ... اورانوس فاقد تمثال است. او «نخستین سرور هستی» است، اما از محدوده عقاید دینی یونانی بیرون رفته و «ژئوس» جای او را گرفته است که بر منابع سرسبزی تسلط دارد. این خدای جدید، سرور باران و کشاورزی است. او «پدری» است که دیگر خدایان نیروهای خود را از او می گیرند. «هومر» - بزرگترین شاعر یونان - می گوید: ساعت های زمانی، از آنجا که خدایان فصول اند، نگاهبان درهای آسمان اند و می توانند ابرها را پنهان یا آشکار کنند.

سرانجام می توانیم به معتقداتی که در اساطیر جهان پراکنده است اشاره کنیم. آلمانی ها خدای آسمانی «مارس» را می پرستیدند.

قبایل «مالینیزی» خدای Ndengel را در هیأت ماری تناور تصویر می کنند که پنهانی در غاری زندگی می کند، آنان همچنین او را به صورت موجودی با سر مار و پیکری سنگی تصور می کنند که وقتی خم می شود زمین می لرزد. او خالق

منجر شده بر دوش بکشد؛ چون او در برابر آسمان مسؤول است، اما اگر رفتار امپراتور شایسته و نیکو باشد، آسمان، همچون پسر خویش با او رفتار می کند. از اینجا این اسطوره دینی پیدا شده است که می گوید همه امپراتورهای چین «پسر آسمان» اند، چون همه سلسله های پادشاهی، به صورت اسطوره ای به جد نخستینی می رسند که بالفعل فرزند آسمان بوده و تولد او به صورت خارق العاده صورت گرفته است. بدین گونه که مادری باکره که دست هیچ بشری به او نرسیده او را زاییده است.

در چین، همچنین خدای «T'ien» در میان آسمان خانه دارد و همه چیز را می بیند و می شنود و مراقب همه چیز است. او واقعاً بیناست. او همچنین مبدأ نظام هستی و پایه گذار قانون ادبی است. او قربانی را تنها از امپراتور چین می پذیرد. این اندیشه ها، بعدها وارد تعالیم کنفوسیوس شد.

در ایران

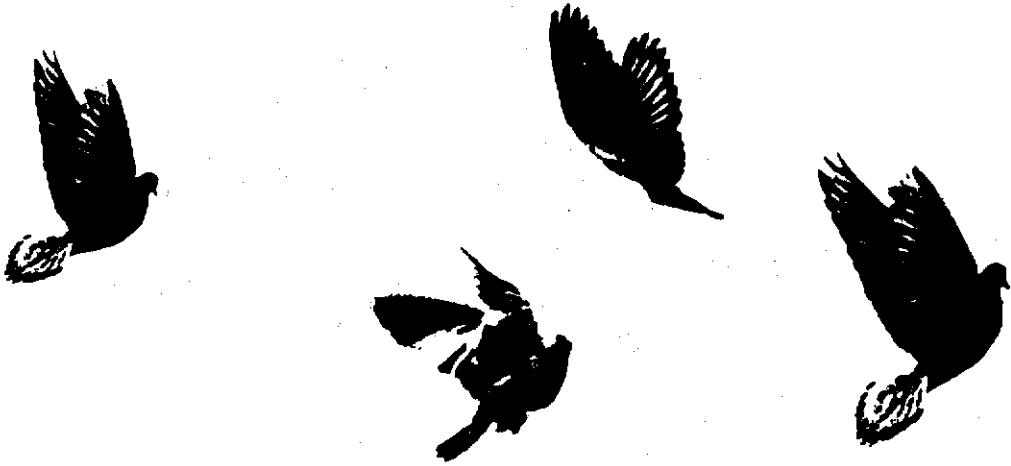
در ایران، اهورامزدا، آقای حکمت و خدای مالک است، جامه او گنبد آسمان است و باران را برای خوراک انسان می فرستد. او را «آن که فراوان می بیند» و «بهتر می بیند» و «دورتر را می بیند» و «آن که بهتر را در دوردست می بیند» و «آن که تجسس می کند» و «آن که می داند» و «آن که بهتر را می شناسد» و «آن که خطا نمی کند» می نامند.

همانند دیگر خدایان آسمانی، اهورامزدا به خواب نمی رود، چون دارای ده هزار چشم و هزار گوش است. او دارای اعضای تناسلی دوگانه «Bisexue» است.

در بابل

بابلیان خدای آسمان را «Anu» می نامند. او خدایی است پیچیده و تقریباً انتزاعی. بابلی ها در متون دینی، به ندرت از او یاد می کنند. Anu همانند Marduk خدایی آفریننده نیست و تمثالی از او وجود ندارد. او در آسمان خانه دارد و سیلاب به قصر او نمی رسد و دیگر خدایان در قصر وی به دیدار او می شتابند. معبد وی Uruk - خانه خدا - نامیده می شود. این خدای بابلی بر عرش الهی تکیه دارد.

۱۱۶



جهان است و بدی را کیفر می دهد.

قبایل Kondes خدای آسمانی بزرگ خویش را Mbamba می نامند و با رقص و آواز و نیایش او را می پرستند.

معراج

ادیان آسمانی صعود مومن به آسمان را به صورت ویژه ای مورد توجه قرار داده اند. در آیین یهود، سفر تکوین در عهد قدیم به این نکته اشاره می کند که یعقوب «در رؤیا دید که نردبانی هست که سر آن به آسمان تکیه دارد و فرشتگان خدا از آن بالا و پایین می روند.» (۱۲: ۲۸)

در آیین مسیحیت «St. Jean de la Croix» مراحل سلوک صوفی را با صعود به آسمان بیان می کند. اساطیر مسیحی صعود پولس قدیس را به آسمان سوم روایت می کند. صعود به آسمان هفتم، در همه ادیان کهن وجود دارد و همه جذبه های صوفیانه به عروج به آسمان اشاره می کند.

و سرانجام در روایات اسلامی آمده است که محمد (ص) نردبانی را دید که از مسجدالاقصی به سوی آسمان برافراشته بود و فرشتگان در سمت چپ و راست آن قرار داشتند و ارواح پاکان از آن نردبان به آسمان صعود می کردند.

یادداشت های مترجم

۱. «بعلم» نام دیگر بت مشهور «بعل» است. این بت با نامهای گوناگون در مناطق مختلف پرستیده می شده است. بعل خدای آفتاب است. «عشتاروت» نام ساسی خدای بابلی «اشاره» است که با پرستش ناهید ارتباط دارد. «عشتاروت را ملکه السماء می نامیدند و غالباً عبادت او با عبادت بعل [در کتاب مقدس] مذکور است و بسیاری از علما برآنند که قصد از بعل، آفتاب و قصد از عشتاروت ماهتاب می باشد یا اینکه بعل قوه ذکور و عشتاروت قوه انثیه است. «مستر هاکس، قاموس کتاب مقدس، ذیل «عشتاروت»، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۷.

۲. ورونا (وارونا Varuna) خدای آسمان پرستاره. از خدایان قدیم قوم هند و اوپایی و هند و ایرانی که ظاهراً معادل یا اورانوس یونانیان باشد. (در مورد او نگاه کنید به مقدمه گزیده ریگ ودا، تحقیق و ترجمه دکتر سیدمحمد رضا جلالی نائینی، نشر نقره، ۱۳۶۷، ص ۱۱۸ و ۱۱۹)

۳. همین عقیده در ادبیات مانیز دیده می شود. وجود پادشاهان بیدادگر همواره موجب خشکسالی و تشنگی و سوختگی می شده است. در شاهنامه آمده است.

ز بیدادی شهریار جهان
همه نیکوی باشد اندر نهان
نزاید بهنگام در دشت گور
شود بچه باز را دیده کور
نبرد ز پستان نخجیر شیر
شود آب در چشمه خویش قیر
شود در جهان چشمه آب خشک
نگیرد به نانه درون، بوی مشک
زکزی گریزان شود راستی
بدید آید از هر سوی کاستی

در داستان بهرام گور و زن پالیزبان که در شاهنامه آمده، این اندیشه به وضوح بسیار آمده است. بهرام گور به صورت ناشناس وارد خانه زن پالیزبان می شود. وقتی بهرام خشمگین می شود و در دل تصمیم می گیرد که مدتی با مردم به درشتی رفتار کند، زن پالیزبان، پستان گاو را خشک شده می یابد و به همسرش می گوید: شاه اراده کرده است که ستمگری بیباغزد، زیرا خشک شدن پستان دام ها نشانه خشم شاه است. بهرام این گفتگو را می شنود و از تصمیمی که شب گذشته گرفته پشیمان می شود. در این حال زن دست به پستان گاو می زند و آن را سرشار از شیر می یابد و به شوهرش می گوید: نظر شاه عوض شده و خیال دادگری دارد.

چنین گفت با شوی کای کدخدا
دل شاه گیتی دگر شد به رای
ستمکاره شد شهریار جهان
دلش دوش پیچان شد اندر نهان
ز گردون نتابد به بایست ماه
چو بیدادگر شد جهاندار شاه
به پستان ها در، شود شیر خشک
نبوید به نانه درون، نیز مشک
زنا و ریا آشکارا شود
دل نرم چون سنگ نثارا شود
شود خایه در زیر مرغان تپاه
هر آن گه که بیدادگر گشت شاه

۴. در دینکرد از زبان اهورامزدا آمده است: - آسمان جامه من است، و از آفرینش مادی، نخست فراز آفریدم. برای اطلاعات بیشتر در مورد آفرینش آسمان از دیدگاه آیین زرتشتی نگاه کنید به آفرینش در ادیان، مهشید میرفخرایی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶، ص ۳۳ به بعد. همچنین در مورد «آسمان در فرهنگ اسلامی» نگاه کنید به مقاله مجتهد شبستری در دائرة المعارف بزرگ اسلامی (ذیل «آسمان») و برای آسمان در عقاید زرتشتیان و آسمان در عقاید مانویان رک: همان مأخذ، مقالات دکتر احمد تفضلی.